

دانیال شلیگان / ایران

برای نمایش قدرت امریکا در جهان و عبرت دادن به کشورهای بزرگتری مثل چین و روسیه قرار دهند؛ اما در این رابطه هم شکست خوردند و این شکست به پرستیژ آنها بشدت آسیب زده است. هر دو این ابعاد به خوبی توسط الیت‌های امریکایی فهمیده می‌شود. در عین حال امریکا به خاطر موضوع ایران، از متحدان نزدیکش هم جدا شده و آنها را به دردسر انداخته است؛ به‌عنوان مثال متحدان اروپایی و حتی آسیایی امریکا مانند کره‌جنوبی و ژاپن که به خاطر مسائل اقتصادی ناگزیر هستند از تحریم‌های ترامپ پیروی کنند، عملاً از تجارت با ایران محروم شده‌اند. این مسأله در امریکا به خوبی فهمیده می‌شود.

■ **یعنی می‌توان گفت که در حال حاضر ایران مهم‌ترین مسأله سیاست خارجی امریکاست؟**

الان که صحبت می‌کنیم موضوع اقتصاد در امریکا، اشتغال و بیکاری‌هایی که به واسطه شیوع کرونا ایجاد شده خیلی مهمتر از سیاست خارجی است. در سیاست خارجی هم مسأله چین اهمیت بسیار بیشتری برای رأی دهندگان امریکایی دارد؛ چون مستقیماً مسأله اشتغال را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فکر نمی‌کنم که ترامپ درباره ایران بتواند مزیتی را در داخل امریکا برای پیروزی در انتخابات بازنمایی کند. اما مخالفانش می‌توانند چنین کاری کنند و استدلال کنند که بعد از خروج امریکا از برجام، ایران توانسته ذخایر اورانیوم خود را ۱۰ برابر از حد مجاز بیشتر کرده و زمان گریز هسته‌ای را کوتاه کند. یا هیچ شواهدی وجود ندارد که ثابت کند نفوذ منطقه‌ای ایران بعد از خروج امریکا از برجام کمتر شده باشد. اینها استدلال‌هایی است که دموکرات‌ها می‌توانند در امریکا بیشتر به آن تکیه کنند. ترامپ دستاورد زیادی در این حوزه ندارد که بتواند آن را به‌عنوان موفقیت بازنمایی کند، به نحوی که رأی‌دهندگان بی‌میل امریکا نسبت به سیاست خارجی را برای حمایت از او ترغیب کند.

■ **چنانچه ترامپ مجدداً انتخاب شود، سیاست کنونی خود برای به بن‌بست رساندن اجرای توافق هسته‌ای را ادامه می‌دهد؟**

وقتی ما در مورد امریکا تحت ریاست جمهوری هر فردی و خصوصاً ترامپ صحبت می‌کنیم، باید توجه کنیم که بین آنچه رئیس جمهوری می‌خواهد با آنچه که دولت او دنبال می‌کند الزاماً یک سنخیت کامل وجود ندارد؛ یعنی گاهی رئیس جمهوری دنبال هدف خاصی است و بخشی از دولت او به‌دنبال اهداف دیگر. این پیچیدگی‌ها در هر دولتی در امریکا وجود دارد. ترامپ همیشه به‌دنبال این بود که بتواند توافقی با ایران انجام دهد که بعد از آن ادعا کند از توافقی که اوباما انجام داده خیلی بهتر است ولو اینکه همان توافق قبلی باشد با جزئیاتی تنها کمی متفاوت. ولی خب به این هدف نرسیده است و برای دستیابی به آن، دست دولت خودش را که متشکل از افراد عمدتاً تندرو بوده است به نحوی باز گذاشته که بتوانند به شکلی به ایران فشار بیاورند که به خواسته ترامپ تن بدهد. این سیاست به این دلیل پیگیری شد که ترامپ هیچ برداشت و ذهنیتی از ایران نداشت و تا قبل از ریاست جمهوری حتی درست نمی‌دانست که ایران در کجا واقع شده است. او فقط می‌دانست که برای پیش بردن تبلیغات خودش در داخل لازم است که برجام را نقض کند و توافقی دیگر به‌نام خودش سند بزند.

اگر ترامپ دوباره انتخاب شود، باید دو موضوع در نظر گرفته شود؛ اول اینکه او در سال ۲۰۱۶ هیچ سابقه‌ای با ایران نداشت. ترامپ فاقد دانش تخصصی درباره تاریخ ایران یا فراز و فرود روابط ایران و امریکا در ۴۰ سال گذشته بود. ولی در ۲۰۲۰ اوضاع تغییر کرده است. او به مدت ۴ سال تاریخی در روابط بین ایران و امریکا در حافظه تاریخی اش خواهد داشت و این می‌تواند مسیر آینده را تحت تأثیر قرار دهد. او امروز شناختی از نقاط قوت و ضعف ایران دارد که چهار سال قبل از آن بی‌بهره بود.

دوم اینکه این تجربه الزاماً تعیین کننده نیست. ما بین انتخابات امریکا تا تشکیل دولت جدید امریکا یعنی از نوامبر تا ژانویه که تیم بعدی دولت جدید امریکا تشکیل می‌شود، یک دوره انتقالی خواهیم داشت که الزاماً شامل مقام‌های کنونی امریکا نیست. این دوره زمانی کوتاه خیلی کلیدی است که ما بتوانیم به خط مشی‌های دولت بعدی امریکا جهت بدهیم و کمک کنیم که مسیری را در پیش بگیرد که بیشتر با منافع ملی ما سازگار باشد. مطمئناً کشورهایی مثل عربستان یا رژیم صهیونیستی در آن مقطع بیشترین فعالیت را خواهند داشت که دولت امریکا را متناسب با دستورالعمل مطلوب خودشان شکل دهند. از این رو کار برای ما مقداری سخت‌تر خواهد بود؛ چون ترامپ یک تاریخچه ۴ ساله با ایران دارد. ولی در عین حال فرصت‌هایی هم وجود دارد که باعث می‌شود اگر او می‌خواهد واقعاً با ایران به توافق آبرومندانه‌ای برسد باید افراد جنگ طلب یا کسانی را که به‌دنبال اهداف دیگری هستند، درباره این موضوع به تیم خود راه ندهد. به نظر من در این صورت این امکان ایجاد می‌شود که بتوانیم در مسیر درست حرکت کنیم.

■ **دیدگاهی وجود دارد مبنی بر اینکه ترامپ در صورت انتخاب مجدد از استقلال عمل بیشتری برای پیگیری اهداف خود درباره ایران برخوردار است. با توجه به اینکه او در دوره بعد خود را از رأی دهندگان امریکایی بی‌نیاز می‌بیند، آیا این امکان وجود دارد که در قبال ایران به سیاست‌های سختگیرانه تری همچون یک جنگ نظامی روی بیاورد؟**

رئیس جمهوری در دور دوم قرار نیست دوباره انتخاب شود و دست او بازتر است برای اینکه هر گزینه‌ای را انتخاب کند. اما این می‌تواند به ترامپ ابزاری بدهد که به ایران فشار بیشتری بیاورد، به شرط آنکه به این نتیجه ذهنی رسیده باشد که ایران تا به امروز به‌خاطر وعده‌هایی که به گفته خودش جان کری به ایران داده پای مذاکره نیامده و حالا می‌تواند با قدری فشار بیشتر به هدفش برسد. اگر محاسبه ذهنی ترامپ این باشد به سمتی که گفتید حرکت خواهد کرد؛ یعنی ممکن است فشار بیشتر یا حتی تهدید به جنگ نظامی یا تحریکی که دو کشور را به مرز پرتگاه بکشاند، اتفاق بیفتد. اما در عین حال ما نیروهای بازدارنده‌ای هم داریم؛ یعنی قدرت نظامی ایران تا اندازه‌ای هست که یک پیروزی ساده را نصیب امریکا نکند و حتی بالعکس بتواند امریکا را به بزرگترین دردسر بعد از جنگ جهانی دوم بیندازد. این یک طرف ماجراست. وجه دیگر این است که این ماجراجویی مورد اقبال بین‌المللی نیست و امریکا ناچار خواهد بود که تنها و یک تنه آن را انجام دهد، در حالی که حتی ضریب مقابله چین و روسیه با خودش را بیشتر می‌کند و می‌تواند امنیت جهانی را در مقیاس بزرگتری به خطر بیندازد. بخش سوم در داخل امریکاست. گرایش ضد جنگ در امریکا بسیار قوی و خستگی از ماجراجویی‌های بین‌المللی جدی است. تاریخ امریکا سرشار از جنگ بوده و روزهای کمی است که این کشور نجنگیده باشد. امریکا در اغلب این جنگ‌ها هم شکست خورده و تقریباً بعد از جنگ جهانی دوم هیچ کدام را نبرده است. این مسأله باعث شده که امریکایی‌ها احساس کنند از جنگ خسته هستند و این سیاست به قیمت جان جوانان و مالیات‌دهندگان این کشور تمام می‌شود، در حالی که سود آن فقط متوجه سیاستمداران امریکایی است. بنابراین این گرایش ضد جنگ که خود ترامپ از درون آن متولد شد، یک عامل بازدارنده دیگر است که کمک می‌کند این کشور به آن سمت حرکت نکند. اما به هر حال اگر او بار دیگر انتخاب شود، یکی از سناریوهای محتمل این است که این سناریو را جلو ببرد و تا اینجا هم امریکای ترامپ نشان داده که آماده اعمال فشار بیشتر و حتی در صورت نیاز جنگ با ایران هم هست. البته این در سطح تبلیغات است و در عمل فکر نمی‌کنم به آن سمت کشیده شود؛ مگر از طریق اشتباه محاسباتی و وقوع جنگ تصادفی.

■ **من پرسش خود درباره آینده برجام را در صورت انتخاب «جوبایدن» تکرار می‌کنم. آیا او چنانکه وعده داده در صورت پیروزی به برجام بازخواهد گشت؟**

ما می‌دانیم که هم جمهوریخواهان و هم دموکرات‌ها درباره این مسأله که ایران یک مشکل است، دارای اتفاق نظر هستند. اتفاقی که در دولت اوباما رقم خورد، یک تفاوت در نحوه مواجهه با خطر ایران بود. قبلاً هم همین‌طور بود؛ یعنی جمهوریخواهان بیشتر متمایل به استفاده از ابزارهای سخت‌تر و رویکردهای سختگیرانه‌تر نسبت به ایران بودند و دموکرات‌ها کمتر. اما این مسأله در دوران اوباما تشدید شد به این معنا که آنها فکر می‌کنند ایران یک خطر برای منافع امریکاست و ممکن است ایران به سمت بمب اتم حرکت کند یا به‌دنبال به انقیاد کشاندن متحدان منطقه‌ای امریکا در خلیج فارس باشد. راه حل پیشنهادی دموکرات‌ها در دوره اوباما این بود که می‌توان ایران را از طریق توافق‌هایی که بر مبنای چندجانبه‌گرایی باشد، مهار کرد و کشورهای دیگر هم در آن مشارکت کنند و تضمین‌هایی را ایجاد کنند که ایران به آنها متعهد بماند. جمهوریخواهان و ترامپ درواقع این دیدگاه را رد کردند و گفتند که این شیوه برای دفع خطر ایران کافی نیست و باید با همان ابزار قدرت عریان با ایران برخورد کرد. پس تفاوت بر سر نوع مواجهه با خطر ایران است نه اینکه ایران خطر هست یا خیر.

اگر آقای بایدن انتخاب شود این موضوع که ایران یک تهدید برای امریکاست بر سر جای خودش باقی خواهد ماند؛ اما ممکن است شیوه‌هایی ایجاد کند که از نظر دولت او قابل دفاع‌تر و کم هزینه‌تر برای امریکا باشد. ما در رابطه با ایران یک دوقطبی را در امریکا می‌بینیم که قبلاً به این اندازه واضح نبود. دموکرات‌ها بیشتر متمایل به تعامل با ایران هستند و این مسأله هم در قالب‌های موجود امکان‌پذیر است. در آن طرف نه فقط آقای ترامپ بلکه قاطبه جمهوریخواهان هم قائل به این هستند که نباید با ایران وارد تعامل شد؛ چون ایران تعامل‌پذیر نیست. این شکاف عمیق‌تر شده و انعکاس خوبی از دوقطبی شکل گرفته در جامعه امریکاست. این دوقطبی به ما هم فرصت می‌دهد در بین این شکاف بتوانیم منافع ایران را تا اندازه‌ای که امکان‌پذیر است، دنبال کنیم. ضمن اینکه ما باید بدانیم که در نهایت امریکا با ایران مسأله دارد؛ ولی شکافی هم هست که می‌توان از آن بهره‌برداری کافی کرد. البته به این معنا نیست که اگر ما از این شکاف بهره‌برداری کنیم قادر خواهیم بود تمام مسائل خود با امریکا را حل کنیم یا امریکا را به سلسله‌ای از سیاست‌ها متعهد کنیم. اما این مسأله کمک می‌کند که ما هزینه‌هایی را که بابت تقابل با امریکا پرداخت می‌کنیم، تا جای امکان کاهش دهیم. من فکر می‌کنم آقای بایدن احتمالاً به برجام برمی‌گردد؛ اما محتمل است که شروطی را تعیین کند و ناگزیر شود مسائلی مانند مسائل منطقه‌ای را که از ابتدای برجام مطرح بوده و امریکا در دوره اوباما به آن ورود نکرده است، به موازات رسیدگی به این توافق مورد نظر قرار دهد و حتی این دو مورد را به شکلی به همدیگر گره بزند؛ یعنی بازگشت به برجام و لغو همه تحریم‌ها را منوط به دستیابی به یک توافق منطقه‌ای کند به نحوی که نظر منتقدان برجام در داخل امریکا و همین‌طور متحدان منطقه‌ای‌اش را جلب کند.

■ **این خطر به معنای بازگشت این کشور به برجام و امکان استفاده از مکانیسم حل اختلاف در چارچوب خواسته‌های خود خواهد بود؟**

بله ولی اگر امریکای بایدن قصد بازگشت به برجام را داشته باشد، الزاماً به‌دلیل مهیا کردن شرایط حقوقی در استفاده از مکانیسم به اصطلاح ماشه نیست. این مسأله جنبه ثانوی دارد. از آن مهمتر، ایجاد انگیزه برای رفع نواقص توافق هسته‌ای و تکمیل آن از طریق مجموعه‌ای از توافق‌های منطقه‌ای است. بایدن و مشاوران او می‌دانند که امکان رسیدگی به اختلافات منطقه‌ای بدون بازگشت به برجام امکان پذیر نیست. شاید برخی این سیاست را ضرورتاً برای ایران تهدیدآمیز بدانند اما به اعتقاد من می‌تواند متضمن فرصت‌هایی برای ما هم باشد. اجازه بدهید در اینجا به دو موضوع اشاره کنم. اول اینکه برجام از همان روز اول برای ما هم یک توافق ایده‌آل نبود بلکه توافقی بود که در آن زمان صرفاً امکان پذیر بود. اما از نظر ایران هم این توافق می‌تواند بهتر از این باشد، امتیازهای بیشتری را نصیب ایران کند و ضمانت اجرایی بهتری داشته باشد. به علاوه برخی از مزایای برجام بعد از خروج یکجانبه امریکا به زیان ما از میان رفت. اگر امریکا روزی خواستار بازگشت به برجام باشد تمام این مزایای از دست رفته باید مجدداً مورد توافق قرار گرفته و خسارت‌های آن جبران شوند. رسیدن به چنین فرمولی مستلزم مذاکرات تازه‌ای است. نکته دوم اینکه نباید در دام هراس از مذاکرات منطقه‌ای بیفتیم. امریکا از طریق مداخلات گوناگون، به مدت حداقل چهار دهه بزرگترین مشکل امنیت منطقه ما بوده است. اگر فرصتی داشته باشیم که امکان رفع این خطر امنیتی را با روش‌های دیپلماتیک پیدا کنیم، نباید از انجام آن نگران باشیم. ما به ازای مذاکرات هسته‌ای برای ما رفع تحریم‌ها بود ولی ما به ازای مذاکرات منطقه‌ای برای ایران باید اعم از برطرف کردن تهدیدات امریکا علیه ایران و از جمله محدود کردن حضور نظامی مستقیم یا غیرمستقیم امریکا مانند فروش تسلیحات و حمایت از گروه‌ها و کشورهایی باشد که تاکنون برای ما خطرآفرین بوده‌اند. بنابراین بازگشت امریکا به برجام می‌تواند شروع روند مذاکراتی جدید باشد که می‌توانیم منافع تازه و گسترده تری را در آن تعریف کنیم به نحوی که نتیجه آن خروج امریکا از این منطقه باشد.

■ **با توجه به تفاوت نگاهی که دموکرات‌ها در حل مسائل بین‌الملل بویژه درباره ایران از مجاری دیپلماتیک دارند، احتمال نزدیک شدن شرکای اروپایی برجام به امریکا در صورت انتخاب «بایدن» وجود دارد؟**

بله به نظر من اگر آقای بایدن انتخاب شود، می‌تواند روندهایی را که به شکاف بین اروپا و امریکا منجر شد، معکوس کند. اگر بایدن تصمیم به ورود به برجام بگیرد بخش بزرگی از این اختلافات را حل و فصل کرده و اروپا دلیل زیادی ندارد که بخواهد در برابر امریکا بایستد و در آن صورت امریکا در خیلی از موضوعات می‌تواند اجماع و اتفاق نظر را ایجاد کند. این مسأله هم از جهاتی برای ما خوب نیست. اما من فکر می‌کنم که یک سیاست خارجی عاقلانه از طرف ایران نباید منوط به چیزی باشد که در کنترل ما نیست. تصمیم بایدن به برگشت به برجام یا بهبود روابط با اروپا در کنترل ما نیست. ما باید به این فکر کنیم که باوجود این اتفاق چه منافعی برای ایران می‌تواند پیگیری شود. از دیدگاه بنده اهمیت فشارهای ساختاری در نظام جهانی اغلب بسیار مهمتر از اهمیت افرادی است که در مقام رهبری کشورها مسئولیت اتخاذ و اکنش به این فشارهای ساختاری برعهده دارند. رؤسای جمهوری امریکا چه دوست داشته باشند و چه دوست نداشته باشند، منطقه موسوم به خاورمیانه دیگر اهمیت سابق را برای ایالات متحده ندارد و این کشور ناگزیر است که طرح و برنامه‌ای برای کاهش تعهداتش در این منطقه داشته باشد. همین نکته دقیقاً همان مسأله‌ای است که ما را باید به نحوه مواجهه و تعریف منافع با امریکا هدایت کند.

■ **یعنی امریکا دیگر هیچ مزیت قابل ملاحظه‌ای در خاورمیانه که برای آن متحمل هزینه‌های سنگین شود، ندارد؟**

به نظر می‌رسد که دو منفعت عمومی برای امریکا در منطقه خاورمیانه باقی مانده است؛ اول حمایت از اسرائیل و دوم حفظ بازار تسلیحاتی خود در این منطقه. ولی همین موارد هم در ازای هزینه‌های سنگین انسانی و مادی که امریکا پرداخت می‌کند، منفعت زیادی برای این کشور به‌دنبال ندارد. ما باید با درک این وضعیت جدید کاملاً بی‌اعتنا به اینکه چه کسی در کاخ سفید است، امریکا را برای انتخاب راه درست تشویق کنیم تا از تهدید ایران اجتناب کند و به متحدان منطقه‌ای خودش فشار بیاورد که رویکرد گذشته خود پیرامون ایران را اصلاح کنند؛ زیرا این کشورها می‌خواهند با دمیدن بر تهدید جعلی ایران، همچنان امریکا را در منطقه حفظ کنند.

این دسته از کشورها عادت کرده‌اند که امنیت‌شان را به قدرت‌های خارجی متکی کنند و هنوز اعتماد به نفس کافی ندارند که بتوانند با کشورهای منطقه به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز برسند یا واقعیت‌های تاریخی را بپذیرند. واقعیت تاریخی این است که جمهوری اسلامی ایران یک بازیگر حذف ناشدنی است؛ همان‌طور که سایر کشورهای این منطقه چنین هستند. اگر کشورهای منطقه این واقعیت ساده را بپذیرند، راه برای آنها جهت همزیستی با ایران هموارتر می‌شود.

اوباما هم اساساً مایل نبود که این واقعیت‌ها را به زبان بیاورد و بگوید عربستان باید با ایران به توافق برسد. بایدن یا هر فرد دیگر هم باید با همان شجاعتی که اوباما داشت، این واقعیت را بپذیرد. آنها دیدند که سال‌ها تلاش برای نادیده گرفتن ایران، نتیجه‌ای جز شکست‌های پیاپی و تحقیرهای پی در پی نداشته است. عدم امنیت فراگیر در منطقه ما به‌دلیل امتناع از به رسمیت شناختن ایران به منزله یک بازیگر منطقه‌ای است و دستیابی به امنیت برای همه کشورهای منطقه مستلزم متوقف کردن لجبازی با این واقعیت ساده و روشن است. ما باید بتوانیم به شیوه‌های مناسب دولت امریکا را تشویق کنیم که این واقعیت‌ها را به رسمیت بشناسد و در برابر فشار لابی‌های صهیونیستی در منحرف کردن و سوءاستفاده از سیاست خارجی امریکا، مقاومت کند. این به نفع امریکاهم هست چون اگر در این راه موفق شود قادر خواهد بود که به‌جای صرف هزینه‌های غیرضروری در بحران‌های غیرضروری و در منطقه‌ای غیرضروری، به موضوعات اصلی خودش بپردازد و هزینه‌هایی را که در خلیج فارس خرج می‌کند، در داخل امریکا برای رسیدگی به زیرساخت‌های فرسوده صرف کند یا به اولویت‌های استراتژیک خودش متمرکز شود.

■ **بدون هیچ گفت‌وگویی مفاهمه شکل نمی‌گیرد و اگر مفاهمه نباشد این بحران هر روز عمیق‌تر می‌شود. در حال حاضر که امکان انجام این گفت‌وگو مهیا نیست...**

ما نباید اهمیت دهیم چه کسی رئیس جمهوری امریکاست مشکل ما فرد مستقر در امریکا نیست. ضمن اینکه باید متوجه باشیم که امریکا فارغ از اینکه چه کسی رئیس‌جمهوری آن است، نه فقط ایران قوی و مستقل بلکه یک چین قوی و مستقل، یک روسیه قوی و مستقل و حتی یک اروپای قوی و مستقل را هم تحمل نمی‌کند. ما باید این مسأله را بپذیریم و در این اصل مناقشه وجود نداشته باشد که می‌توانیم روابط ایران و امریکا را به سمت یک رابطه رقابت‌آمیز و حتی خصمانه ولی کم هزینه هدایت کنیم. همان کاری که در این ۶ الی ۷ سال اخیر در دولت آقای روحانی انجام گرفته است.

ما می‌توانیم گاهی از یک سری لفاظی‌های غیر ضروری که ممکن است دستگاه تبلیغاتی اسرائیل و برخی از کشورهای عربی را علیه ایران فعال کند، بپرهیزیم.

ما یک دشمنی غیرقابل چشم پوشی با امریکا داریم تا زمانی که امریکا به طور مطلق تابع رژیم اسرائیل و حاضر است به خاطر این حرف شنوی فراموش کند که رژیم اسرائیل عملاً گسترش طلب‌ترین رژیم جهان حداقل بعد از آلمان نازی بوده است، این مشکلات همچنان برقرار است.

امریکا خود را به یک حمایت بی‌قید و شرط از رژیم اسرائیل و اخیراً حمایت بی‌قید و شرط از نتانیاهو متعهد کرده است. تا وقتی اوضاع این گونه است ایران به‌عنوان یک کشور مسئولیت پذیر نمی‌تواند به این موضوع بی‌اعتنا باشد و این دشمنی ادامه خواهد داشت؛ ولی اگر این موضوع تغییر کند، رابطه دو کشور هم تغییر خواهد کرد.

ما تا زمان درک واقعیات ایران از سوی امریکا باید دشمنی با این کشور را مدیریت کنیم. مدیریت دشمنی، هنری است که به نظر بنده رهبر معظم انقلاب تا امروز این کار را به بهترین نحو ممکن انجام داده‌اند. ما درواج دشمنی امریکا که به طور بی‌سابقه‌ای در دوره ترامپ شدت گرفت، نهایت خویشتن‌داری ایران را دیدیم و این نشان‌دهنده عقلانیت حاکم در عالی‌ترین سطوح تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی است. با این حال، ما هنوز می‌توانیم افق‌های دیدمان را گسترش دهیم. نباید فکر کنیم که امریکا یک جامعه یکپارچه و ایستاست. ما باید تغییرات داخلی امریکا را ببینیم و بتوانیم شکاف‌های داخلی امریکا را شناسایی و روی آنها سرمایه‌گذاری کنیم. ما می‌توانیم حتی در سطحی که امکان پذیر است، جامعه عظیم ایرانی در داخل امریکا را که می‌توانند نقش آفرینی مؤثری در شکل دادن به دیدگاه‌های دولت و کنگره امریکا درباره ایران داشته باشند، فعال کنیم.

نباید از نظر دور نگه داریم که سیاست جهانی امریکا در این دوران گذار، نه فقط درباره ایران بلکه درباره بقیه کشورهای جهان به نقطه ثابت و تغییرناپذیری نرسیده است. درون جامعه سیاسی امریکا همچنان مباحث داغی وجود دارد که چگونه این کشور باید با چین، روسیه، ایران، کره شمالی و حتی متحدانش در اروپا و آسیا رفتار کند. در چنین شرایطی ما باید این شکاف تغییر و پویایی درون امریکا و نظام جهانی را به رسمیت شناسیم و از این طریق منافع ایران را با امریکای در حال تغییر درون جهانی در حال تغییر پیگیری کنیم.

> رئیس جمهوری در دور دوم قرار نیست دوباره انتخاب شود و دست او بازتر است برای اینکه هر گزینه‌ای را انتخاب کند. اما این می‌تواند به ترامپ ابزاری بدهد که به ایران فشار بیشتری بیاورد، به شرط آنکه به این نتیجه ذهنی رسیده باشد که ایران تا به امروز به خاطر وعده‌هایی که به گفته خودش جان کری به ایران داده پای مذاکره نیامده و حالا می‌تواند با قدری فشار بیشتر به هدفش برسد. یعنی ممکن است فشار بیشتر یا حتی تهدید به جنگ نظامی یا تحریکی که دو کشور را به مرز پرتگاه بکشاند، اتفاق بیفتد. اما در عین حال ما نیروهای بازدارنده‌ای هم داریم؛ یعنی قدرت نظامی ایران تا اندازه‌ای هست که یک پیروزی ساده را نصیب امریکا نکند و حتی بالعکس بتواند امریکا را به بزرگترین دردسر بعد از جنگ جهانی دوم بیندازد. وجه دیگر این است که این ماجراجویی مورد اقبال بین‌المللی نیست و امریکا ناچار خواهد بود که تنها و یک تنه آن را انجام دهد. بخش سوم در داخل امریکاست. گرایش ضد جنگ در امریکا بسیار قوی و خستگی از ماجراجویی‌های بین‌المللی جدی است

فرضیه را تقویت کند و نه چین و روسیه مایل هستند که چنین اتفاقی بیفتد؛ چون پیامدهای ورود به یک جنگ سرد جهانی می‌تواند برای اقتصاد و امنیت همه کشورها بسیار مخرب باشد و امکان جنگ‌های تصادفی و ناخواسته را هم بیشتر می‌کند که در عصر هسته‌ای می‌تواند دامنه گسترده‌ای پیدا کند.

■ **در حال حاضر ساختارهای حقوقی بین‌المللی و اتحادهای موقت چنانکه در همگرایی اروپا برای حراست از برجام اتفاق افتاد، از ظرفیت کافی برای مهار فشارهای جاری امریکا برخوردار است؟**

تا امروز ساختارهای حقوقی چه در سازمان ملل متحد و چه در سایر مراجع بین‌المللی در منزوی کردن امریکا ناموفق نبوده‌اند. ما در نزدیک به چهار سال گذشته، شاهد اتفاق‌های بی‌سابقه‌ای بوده‌ایم که یک دهه قبل حتی نمی‌شد آنها را تصور کرد. یک دهه قبل باور کردنی نبود که بریتانیا که متحد جدانشدنی امریکا بوده، در برابر آن در شورای امنیت سازمان ملل بایستد یا کشورهای متحد امریکا در آسیا و آفریقا که آرای آنها با یک بده بستان ساده جلب می‌شد، در برابر امریکا قد علم کنند. اما امروز این اتفاق‌ها رخ داده‌اند.

بر خلاف یک دهه قبل که تصور آن هم سخت بود، همه اعضای دائم شورای امنیت در کنار ایران برای دفاع از برجام و اعتبار قطعنامه ۲۲۳۱ ایستادند و با ایده‌های مخرب امریکا نه یک بار بلکه سه بار، مخالفت کردند. در این سال‌ها، با این که این تنها مصاف حقوقی در برابر امریکا نبود اما بزرگترین آنها بوده و نشان داده است که برجام در امتداد سلسله‌ای از مقررات و قوانین بین‌المللی، در زمان خود یک توافق دقیق و کارآمد از لحاظ توانایی ساختار حقوقی اش در مقابله با عهدشکنی‌های امریکا بود. از این گذشته، همه این اتفاق‌ها ثابت می‌کنند که جهان ما در حال تغییر است. نظام جهانی در سال ۲۰۲۰ دیگر شباهتی با ۲۰۱۰ یا قبل از آن ندارد. البته اگر امریکایی‌ها این مسیر را تصحیح کنند، احتمال دارد اوضاع تغییر کند. شاید اتحاد میان امریکا و اروپا تا اندازه‌ای احیا شود هر چند اروپایی‌ها با همین یک بار تجربه ترامپ حداقل متوجه شدند که آن رؤیایی که برای اتحاد دوسوی آتلانتیک ساخته بودند، چندان پایدار نیست و می‌تواند راحت‌تر از آنچه تصور می‌کردند، متزلزل شود. همین تجربه آنها و سایر متحدان امریکا در گوشه و کنار جهان را که نگران عواقب یکجانبه‌گرایی هستند، به سوی استقلال استراتژیک از امریکا، حداقل در میان مدت تشویق خواهد کرد.

■ **چنانکه اشاره کردید بسیاری از اقدامات یکجانبه‌گرایانه ترامپ در چارچوب راهبرد کلان این کشور و حاصل تغییر نگاه تصمیم گیرندگان پشت صحنه سیاست امریکاست. آیا ناکامی ترامپ درباره ایران می‌تواند در حمایت دوباره نخبگان و الیت امریکایی از او در انتخابات مؤثر باشد؟ بویژه آنکه مسأله برجام عملاً و اگرایی این کشور با متحدان آن سوی آتلانتیک را بیشتر کرد. شکست ترامپ در قبال ایران تا چه اندازه به زیان او خواهد بود؟**

مسأله ایران از دو جهت به جایگاه دولت ترامپ آسیب وارد کرده است؛ یکی اینکه درست یا نادرست در امریکا، ایران را یک چالش منطقه‌ای برای این کشور می‌دانند و فرض می‌گیرند که ایران به‌دنبال ایجاد هژمونی منطقه‌ای است و امریکا باید جلوی این کار را بگیرد. شکست‌های امریکا در برابر ایران؛ چه در ابعاد نظامی مثل سوریه برای تغییر نظام سیاسی یا عراق برای کاهش نفوذ طبیعی ایران و چه در دیپلماسی هسته‌ای و برجام، یک شکست خیلی عملی و پراتیک است؛ چون نتوانسته کشوری را که خودش می‌گوید به‌دنبال اهداف هژمونیک در منطقه است، مهار کند. وجه دوم ناکامی درباره ایران، پرستیژ امریکا است. برای امریکایی‌ها خیلی راحت‌تر بود که بخواهند ایران را در خلیج فارس و خاورمیانه مهار کنند و آن را پله‌ای منافع اروپا را به‌طور جدی تهدید کند؛ ولی به هر حال این اشتیاق می‌تواند تقویت شود.

کشورهای اروپای شرقی که همچنان روسیه را تهدید اصلی خود می‌دانند از این قاعده مستثنی هستند. این کشورها در صورت انتخاب مجدد ترامپ و ناگزیری انتخاب میان اتحادیه اروپا و امریکا ممکن است به سمت امریکا حرکت کنند. به این ترتیب، ما در داخل اتحادیه اروپا احتمالاً شکاف جدیدی را خواهیم دید. در یک سمت کشورهایی مانند آلمان و فرانسه و کشورهای نزدیک به آنها به فکر استقلال استراتژیک از امریکا هستند و طرف دیگر کشورهای اروپای شرقی که روسیه را تهدید اصلی می‌دانند و ترجیح می‌دهند برای مهار آن، به‌سمت امریکای ترامپ سوق پیدا کنند.

■ **اروپا چه ظرفیتی برای ایجاد یک موازنه سخت در برابر امریکا دارد؟ در برجام شاهد بودیم که ساختار درهم تنیده اقتصاد اروپا با امریکا مانع از آن شد که اروپایی‌ها از توافقی که فقط یک عضو آن امریکا بود، حراست کنند.**

بسیار بعید است که اروپا علاقه‌ای به پیوستن به هرگونه موازنه سخت علیه امریکا داشته باشد اما هنوز ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند از موازنه نرم یعنی بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی و روش‌های دیپلماتیک در سنگ‌اندازی در مسیر یکجانبه‌گرایی امریکا بیش از قبل استفاده کند. این سناریوها بشدت تهدیدی برمی‌گردد که می‌تواند از سوی امریکا متوجه اروپا شود. در مقام مقایسه، هنوز بسیاری از کشورهای اروپایی، روسیه را تهدید بزرگتری برای اروپا می‌دانند تا امریکا. با این حال، یک امریکای کمتر لیبرال که به تهدید و تحقیر اروپا ادامه می‌دهد، ممکن است کشورهای اروپایی را متقاعد کند که برای دفاع از خود و حتی نقش آفرینی‌های دیگر روی پای خود بایستند. این احساسات مربوط به استقلال استراتژیک امروز در اروپا تحریک و آغاز شده و ممکن است با انتخاب دوباره ترامپ، تقویت شود. ناسیونالیسم اقتصادی که دولت ترامپ در پیش گرفته به مناسبات تجاری اروپا و امریکا آسیب رسانده و ممکن است بتدریج الگوهای تازه‌ای از رابطه اقتصادی میان آنها را تشویق کند که متضمن وابستگی متقابل کمتری است. این تغییرات یک شبه اتفاق نخواهند افتاد اما انتخاب دوباره ترامپ، به تحقق آنها سرعت بیشتری می‌دهد.

درباره روسیه و چین موضوع کمی متفاوت است. تشکیل یک موازنه سخت که تا امروز این دو کشور از آن اجتناب کرده‌اند بستگی به شدت تهدید از طرف امریکا دارد. اگر این تهدید بزرگ و به قدری وسیع باشد که هر یک از این کشورها به تنهایی قادر به مهار آن نباشند انگیزه برای شکل گیری چنین اتحادی افزایش پیدا خواهد کرد. چین و روسیه قدرت های اتمی هستند و اتحاد رسمی آنها می‌تواند برای امریکا دشواری‌های زیادی را از نظر استراتژیک ایجاد کند. درست است که امریکا هنوز به لحاظ نظامی با فاصله قابل توجهی قدرت شماره یک جهان است ولی به این معنا نیست در برابر اتحادی که حداقل دو قدرت هسته‌ای در آن مشارکت دارند، آسیب‌ناپذیر باشد. یک سناریوی خیلی بدتر این است که کشورهای اروپایی هم تا اندازه‌ای به این اتحاد ضد امریکایی نزدیک شوند یا حداقل موضع بی‌طرفی در قبال آن بگیرند. این امر برای امریکا به معنای تنها ماندن در برابر اتحاد دو قدرت بزرگ آسیایی است. در این شرایط، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی عملاً از کار خواهد افتاد و دیگر غربی وجود نخواهد داشت که امریکا بخواهد با کمک آن به سراغ چنین تهدیداتی برود. این ظرفیت به‌صورت بالقوه وجود دارد؛ اما عملی شدن آن بستگی به شدت تهدیدهای امریکا دارد. در حال حاضر هیچ کشوری به‌دنبال این نیست که در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؛ یعنی نه امریکا به‌دنبال آن است که چنان تهدیدی برای چین، روسیه یا ایران ایجاد کند که آن